مظلومیت زهراء

تا کَی و به حساب چه کسی؟

**نوشته‌ی:**

**عبدالجبار بحرانی**

**ترجمه‌ی:**

**مسلم ایمانی**

|  |  |
| --- | --- |
| **عنوان کتاب:** | مظلومیت زهراء تا کَی و به حساب چه کسی؟ |
| **نویسنده:**  | عبدالجبار بحرانی |
| **مترجم:** | مسلم ایمانی |
| **موضوع:** | پاسخ به شبهات و نقد کتاب‌ها |
| **نوبت انتشار:**  | اول (دیجیتال)  |
| **تاریخ انتشار:**  | دی (جدی) 1394شمسی، ربيع الأول 1437 هجری |
| **منبع:**  |  |
| **این کتاب از سایت کتابخانۀ عقیده دانلود شده است.****www.aqeedeh.com** |  |
| **ایمیل:** | **book@aqeedeh.com** |
| **سایت‌های مجموعۀ موحدین** |
| www.mowahedin.comwww.videofarsi.comwww.zekr.tvwww.mowahed.com |  | www.aqeedeh.comwww.islamtxt.com[www.shabnam.cc](http://www.shabnam.cc)www.sadaislam.com |
|  |  |
|  |
| contact@mowahedin.com |

بسم الله الرحمن الرحيم

**فهرست مطالب**

[مقدمه 1](#_Toc424646637)

[بررسی روایت‌های شیعه درباره‌ی مظلومیت زهراء**ل** 9](#_Toc424646638)

[نقدی علمی بر روایت‌های ذکرشده: 12](#_Toc424646639)

[خاتمه 31](#_Toc424646640)

مقدمه

إن الحمد لله نحمده ونستعينه ونستغفره ونعوذ بالله من شرور أنفسنا ومن سيئات أعمالنا من يهده الله فلا مضل له ومن يضلل فلا هادي له وأشهد أن لا إله إلا الله وأشهد أن محمداً عبده ورسوله صلى الله عليه وعلى آله وصحبه أجمعين. أما بعد:

شکی نیست که فاطمه‌ی زهرال از احترام، منزلت و جایگاه والا و ویژه‌ای نزد همه‌ی مسلمانان برخوردار است؛ به گونه‌ای که مسلمانان حق آن بانوی بزرگوار و نزدیکی و قرابتش با رسول اللهص را رعایت می‌کنند و سفارش پدر بزرگوارش (پیامبر اکرمص) را در باره‌اش پاس می‌دارند که فرموده است: «فَاطِمَةُ بَضْعَةٌ مِنِّى فَمَنْ أَغْضَبَهَا أَغْضَبَنِى»([[1]](#footnote-1)) ترجمه: «فاطمه پاره‌ی تن من است؛ هرکه او را خشمگین نماید، مرا خشمگین نموده است».

فاطمهل از خاندانی است که رسول اللهص در غدیرخم، در باره‌ای آنان فرمود: «أُذَكِّرُكُمُ اللَّهَ فِى أَهْلِ بَيْتِى»([[2]](#footnote-2)) ترجمه: «در باره‌ای اهل بیتم، الله را به شما یادآوری می‌کنم».

فاطمه زهرال سرور و بانوی زنان اهل بهشت است، چنان‌چه امام بخاری/ در صحیح خویش این را روایت کرده است([[3]](#footnote-3)).

با این حال برخی از مردم، رویکرد نامناسب و تجارت‌گونه‌ای نسبت به این قرابت رسول اللهص در پیش گرفته و باورهای واهی و بی‌اساسی بر پایه‌ی این قرابت، بنا نهاده‌اند که در میان بسیاری از افراد ناآگاه رواج یافته است، تا بدین سان به اهداف و اغراض دست یابند که از مقصود رسول اللهص بسیار دور است و از بزرگ‌ترین مخالفت‌ها با اصول توحیدی این دین به شمار می‌رود.

بدین سان مشاهده می‌کنیم که این باطل‌گرایان، در طول تاریخ و در گذر ایام و ادوار، تاریخ‌شان را با باطل خویش می‌سازند، و در مجموعه‌ی طولانی از مکر، نیرنگ، دروغ و افترا، آنچه را که می‌خواهند، بنا می‌نهند. بدین ترتیب می‌بینیم دروغ‌ها و افسانه‌های سر هم می‌کنند، تا واقعیت زیبا را زشت نشان دهند، و عواطف و احساسات پیروانشان را برای رسیدن به اهداف شوم و ناشناخته‌ی خویش و اشباع امیال و خواسته‌های نفسانی خود شعله‌ور نمایند. ﴿وَلَبِئۡسَ مَا شَرَوۡاْ بِهِۦٓ أَنفُسَهُمۡۚ لَوۡ كَانُواْ يَعۡلَمُونَ١٠٢﴾ [البقرة: 102]. «و اگر مى‏دانستند، بد چيزى است آنچه خودشان را به [بهاى‏] آن فروختند»

و همه این‌ها را به حساب عوام و توده‌ی شیعه انجام می‌دهند، به گونه‌ای که از محبت عوام شیعه به اهل بیت پیامبرص سوء استفاده می‌کنند و آنان را از راه راست منحرف کرده، به سوی هلاکت سوق می‌دهند، چرا که اگر احساس و عاطفه در چارچوب ضوابط شرعی و عقلانی قرار نگیرد، صاحبش را به هلاکت و نابودی و فرجام بسیار بدی می‌کشاند.

به گفته‌ی شاعر:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| چو شور عشق درآمد، قرار عقل نماند |  | درون مملکت چون دو پادشا گنجد؟ |

متأسفانه این، همان واقعیت دردناکی است که امروزه عوام شیعه در آن به سر می‌برند، چنان‌که احساسات و عواطف‌شان با دروغ‌ها و داستان‌های برانگیخته و شعله‌ور می‌شود که الله هیچ دلیلی بر صحت و درستی آن نازل نکرده است، کسانی که با احساسات عوام شیعه بازی می‌کنند، به دنبال این هستند که هرچه از باورهای باطل و بی‌اساس که می‌خواهند، وارد عقل‌ها و اندیشه‌های ایشان نمایند. ﴿وَيَمۡكُرُونَ وَيَمۡكُرُ ٱللَّهُۖ وَٱللَّهُ خَيۡرُ ٱلۡمَٰكِرِينَ٣٠﴾ [الأنفال: 30] «و مکر و نیرنگ می‌ورزند و الله هم نقشه می‌کشد و تدبیر می‌کند، و الله بهترین تدبیرکننده است».

ای کسی که قلبش آکنده از محبت اهل بیت پیامبرص است با تو سخن می‌گویم، و این کلمات سرشار از مهر و محبت را از سوی کسی تقدیمت می‌دارم که روزگاری همانند تو در این واقعیت تلخ زندگی می‌کرده و باوری همچون باور تو داشته است تا اینکه الله قلبش را به نور قرآن و سنت روش نمود، و او از اجاره‌ی عقلش به دیگران (با هر پایه‌ی علمی و دینی که داشته‌اند) باز آمده و عقل و خرد خویش را مطابق شریعت به کار بسته و این خود به فضل الله سبب هدایتش به سوی حقیقت و راه راست بوده و غباری را که بر چشمانش قرار داشته، زدوده است. الله بر آنچه می‌گویم گواه است ﴿وَكَفَىٰ بِٱللَّهِ شَهِيدٗا٧٩﴾ [النساء: 79] «و الله به عنوان گواه کافی است» ﴿وَمَآ أَسۡ‍َٔلُكُمۡ عَلَيۡهِ مِنۡ أَجۡرٍۖ إِنۡ أَجۡرِيَ إِلَّا عَلَىٰ رَبِّ ٱلۡعَٰلَمِينَ١٠٩﴾ [الشعراء: 109] «من برای این دعوت هیچ پاداشی از شما نمی‌خواهم، اجر من تنها با پروردگار جهانیان است».

بنابراین، من از تو خواننده گرامی درخواست می‌کنم که زمام عقل و اندیشه‌ات را به دیگری ندهی تا او به جای تو بیندیشد، چنان‌چه نویسنده‌ی این سطور، زمانی این‌چنین بود، به راستی عقل، نعمت بزرگی است که پروردگار به ما عنایت نموده، تا آن را در جهت رضایتش به کار بندیم و با آن حق و باطل را از هم تشخیص دهیم، امام علیس فرموده است: «بنده‌ی دیگران مباش، چرا که الله تو را آزاد آفریده است»([[4]](#footnote-4)).

روز قیامت تو خود مسؤول اعمال خویش خواهی بود، و تنها خودت در این باره بازخواست خواهی شد، پس به هوش باش تا از کسانی نباشی که پروردگار درباره‌ی آنان فرموده است: ﴿وَقَالُواْ رَبَّنَآ إِنَّآ أَطَعۡنَا سَادَتَنَا وَكُبَرَآءَنَا فَأَضَلُّونَا ٱلسَّبِيلَا۠٦٧﴾ [الأحزاب: 67] «و می‌گویند: پروردگارا! ما از سران و بزرگان خود اطاعت کردیم و ما را گمراه نمودند». ﴿يَوۡمَ لَا يَنفَعُ ٱلظَّٰلِمِينَ مَعۡذِرَتُهُمۡۖ﴾ [غافر: 52]. «[این سخن را زمانی می‌گویند که] در آن روز عذرخواهی ستمکاران هیچ سودی به آنان نمی‌بخشد». امیدوارم که پروردگار، تو را در شمار آنان قرار ندهد.

پس از این مقدمه به توفیق الهی در این چند صفحه به بیان نادرستی و بطلان دروغ‌های می‌پردازم که علمای شیعه و سرآمدان مذهبی آنان به طور خاص در جهت ایجاد کینه و بغض در میان پیروان‌شان نسبت به بهترین‌های این امت بعد از پیامبرص یعنی نسبت به یاران آن بزرگوار، سر هم کرده و به خورد دیگران داده اند. منظورم ادعایی است که تحت عنوان «مظلومیت زهراء» و شکستن استخوان‌های پهلوی آن بانو و کشتن جنینی که در شکم داشت و نیز به آتش کشیدن خانه‌اش مطرح می‌کنند.

گرچه متأسفانه در این راستا به برخی از خواسته‌های خویش رسیده‌اند، ولی باطل هرچقدر که رشد کند، بازهم فرجامی جز فروپاشی و نابودی ندارد([[5]](#footnote-5)).

پیش از پرداختن به اصل موضوع دوست دارم چند نکته را یادآوری کنم:

1- بنده در مورد مسایل راویه و احادیثی که پیرامون این موضوع روایت شده، به تفصیل سخن نگفته‌ام و به بیان نادرستی روایت‌ها از لحاظ متن، عقل و واقعیت بسنده کرده‌ام، زیرا بحث و بررسی فراوانی پیرامون این روایات صورت گرفته که پرداختن به آن به درازا می‌انجامد و این چند صفحه گنجایش آن را ندارد، از سوی دیگر بررسی مفصل این روایات برای بسیاری از مردم دشوار است، چرا که علم حدیث، دانش گسترده و و دریای بی‌کرانی است که تنها تعداد اندکی از کسانی که به آن می‌پردازند، به خوبی از عهده‌اش برمی‌آیند. از این رو مناسب دیدم که در این کتابچه‌ی مختصر این مسایل را بگنجا‌نم.

2- متأسفانه بسیاری از مردم در دوران ما به خواندن کتاب‌های جدیدی روی آورده‌اند که در زمینه‌ی تاریخ به نگارش درآمده و بدون توجه به درستی یا نادرستی داستان، فقط به جمال و زیبای آن توجه شده است. از اینرو چاره‌ای جز این نداریم که تاریخ را همچون احادیث رسول اللهص مورد بررسی قرار دهیم، به ویژه اگر موضوع مورد نظر حاوی احکام شرعی باشد. چنان‌چه هنگام مطالعه‌ی احادیث دقت می‌کنیم که آیا خبر یا روایتی که می‌خوانم، به راستی از رسول اللهص ثابت شده یا نه؟ و تنها در صورتی به چنین شناختی دست می‌یابیم که سند و متن روایت را مورد بررسی و کنکاش قرار دهیم تا بدین سان حدیث رسول اللهص را از آنچه جزو آن نیست، پاک بگردانیم. در این میان فرقی نمی‌کند که اشکال به سبب وهم راوی باشد یا به سبب اشتباهش و یا برآمده از جعل و دروغ دروغ‌گویان و دشمنان دسیسه ‌گر دین. البته اگرچه از دیدگاه علماء می‌توان با تساهل و آسان‌گیری بیشتری روایات تاریخی را مطالعه و بررسی کرد، اما در عین حال باید روایاتی را که درباره‌ی مدح یا نکوهش افراد می‌باشد، با دقت زیاد مورد بررسی قررا دهیم، به ویژه اگر روایت تاریخی، حاوی ذم و نکوهش کسانی همچون صحابه باشد که قرآن به کثرت ستوده شده‌اند و خوبی‌ها و زیبایی‌های اخلاقی آنان بیان شده است.

3- چه خوبست خواننده‌ی گرامی میان روایات موجود در کتاب‌های تاریخ و سنت و میان روایت‌های صحیح فرق بگذارد و به این نکته توجه داشته باشد که چه بسا اگرچه موضوعی به صورت روایت ثبت شده، اما بدین معنا نیست که حتماً صحیح است. از اینرو برخی از روایت‌های موجود در کتاب‌ها، صحیح، و برخی ضعیف و حتی موضوع ساختگی است، زیرا بسیاری از مصنفان و تدوین‌گران روایت‌ها به ویژه متقدمین، مانند امام طبری/ در جمع‌آوری روایت‌های اصل را بر این گذاشته‌اند که، همه را نقل کنند، بی‌آن که خود را تنها به جمع‌آوری روایت‌های صحیح ملزم بدانند، آنان به ذکر سندهای روایت‌ها بسنده کرده‌اند تا بدینسان زمینه‌ی بحث و بررسی برای آیندگانشان فراهم باشد و آنان‌که در علم حدیث، توانایی و تبحر دارند، بتوانند براساس ضوابط این دانش به پژوهش‌های روایی پردازند. امام طبری در مقدمه تاریخش می‌گوید: «چه بسا در این کتابم، خبر و گزارش از گذشتگان روایت کرده و آورده‌ام که خواننده یا شنونده‌اش آن را ناپسند می‌داند، به گونه‌ای که هیچ وجهی از صحت و حقیقت برایش نمی‌یابد. از اینرو باید دانست که این امر از طرف ما نیست، بلکه از سوی راویان است و ما آن را به همان نحوی که به ما رسیده نقل کرده‌ایم».

این مسأله درخور تأکید و توجه فراوانی است، زیرا برخی از مردم دچار اشتباه شده و گمان می‌کنند که هرچه در کتاب‌های اهل سنت آمده نزدشان صحیح است و دلیل و حجتی در برابر آنان به شمار می‌رود، حال آنکه چنین پنداری درست نیست، بلکه کتاب‌هایی وجود دارد که مصنفان آن خود را ملزم نمی‌دانسته‌اند که حتماً روایت‌های صحیح را جمع‌آوری کنند، بلکه بسیاری از کتاب‌ها، صرفاً به بیان روایت‌های موضوع می‌پردازد که از آن جمله‌ می‌توان کتاب «الموضوعات» ابن جوزی را نام برد، روایات آن دسته از مصنفان که به ذکر سندهای روایت‌ها بسنده کرده و اصل را بر جمع‌آوری روایت‌ها گذاشته‌اند، نه بر صحت آن، در چارچوب ضوابط علمی دانش حدیث، به بحث و بررسی گذاشته می‌شود تا صحت، ضعف و یا ساختگی‌بودن آن‌ها مشخص گردد، و این رویکرد درباره‌ی کتاب‌های تاریخ اهمیت بیشتری دارد. زیرا در تاریخ و روایات تاریخی امثله‌ها و مسایل وارد شده که نادرست است. خلاصه اینکه تفاوت واضحی میان وجود روایت در کتاب‌ها با صحت و درستی آن وجود دارد.

بررسی روایت‌های شیعه درباره‌ی مظلومیت زهراءل

اینک به اصل موضوع می‌پردازیم و برخی از روایت‌های شیعه را درباره‌ی مظلومیت زهراء مورد بررسی قرار می‌دهیم:

در پاره‌ای از منابع آمده است: «... عمر گفت: بروید، اگر به شما اجازه‌ی ورود داد که هیچ، اگر اجازه نداد، بدون اجازه وارد شوید، فاطمه علیهاالسلام گفت: اگر بدون اجازه وارد خانه‌ام شوید شما را بیچاره می‌کنم، عمر خشمگین شد و گفت: ما را چه به زنان؟ پس به افرادی که اطرافش بودند، دستور داد هیزم بیاورند، هیزم را پرامون خانه‌ی علی گذاشتند، پس عمر فریاد برآورد: ای علی! از خانه بیرون بیا و با خلیفه‌ی رسول اللهص بیعت کن، و گرنه خانه‌ات را به آتش می‌کشم، عمر دستور داد درب خانه را به آتش بکشند و پس درب را فشار داد و وارد خانه شد، فاطمه علیها السلام در برابرش ایستاد و فریاد می‌زد: ای پدرجان! ای رسول خدا! عمر شمشیرش را از نیام بیرون کشید و با آن به پهلوی فاطمه زد و پس شلاق را بالا برد و برای فاطمه فرود آورد، فاطمه علیها السلام فریاد برآورد: ای رسول خدا! ابوبکر و عمر پس از تو چه بد کردند...»([[6]](#footnote-6)).

در روایت‌های دیگر افزون ر این آمده است: «قنفذ، فاطمه را با شلاق زد و او را به زور به سمت چارجوب درب برد و درب را به رویش کوبید و استخوان پهولیش را شکست و بدین ترتیب فاطمه بچه‌ای را که در شکم داشت، سقط کرده پس از آن همواره در بستر بیماری بود، تا آنکه به همین علت شهید شد»([[7]](#footnote-7)). در روایات متعددی از ابی عبدالله÷ آمده است: «علت وفاتش این بود که قنفذ غلام آن مرد (یعنی عمر) به دستور وی، فاطمه را با نوک غلاف شمشیر زد و بدین ترتیب فاطمه محسن را سقط کرد و به همین سبب به شدت بیمار شد»([[8]](#footnote-8)).

و روایت شده: «عمر کسانی را که در خانه‌ی فاطمه بودند، تهدید کرد و گفت: سوگند به ذاتی که جانم در دست اوست، خارج شوند وگر نه خانه را با تمام کسانی که در آن هستند، به آتش می‌کشم، به او گفتند: فاطمه دختر پیامبرص و فرزندان (نوه‌های) پیامبرص در خانه‌اند، و مردم این سخن عمر را نپسندیدند و چون عمر این را دریافت، گفت: چه فکر کردید؟ آیا گمان بردید من این کار را انجام می‌دهم؟ فقط قصد ترساندن داشتم، یعنی خانه را آتش نزد([[9]](#footnote-9)).

و روایت شده زمانی که آن‌ها به درب خانه رسیدند، فاطمه علیها السلام آنان را دید و درب را به رویشان بست و فکرش را هم نمی‌کرد که بدون اجازه‌اش، وارد شود، پس عمر با پایش به درب زد و آن را شکست، و درب از چوب خرما بود، پس همه وارد خانه شدند و علی را (با طناب) بستند، فاطمه علیهاالسلام از خانه بیرون رفت و گفت: ای ابوبکر! آیا می‌خواهی مرا بیوه کنی؟ اگر دست از علی برنداری (رهایش نکنی) موهایم را پراکنده می‌کنم و گریبانم را چاک می‌دهم و کنار قبر پدرم می‌روم و خدایم را به فریاد می‌خوانم. پس دست حسن و حسین را گرفت تا به سوی قبر پیامبرص برود. به سلمان که می‌خواست او را بازگرداند، گفت: می‌خواهند علی را بکشند؟ علی صبر ندارد، مرا بگذار تا نزد قبر پدرم بروم و موهایم را پراکنده کنم و گریبانم را پاره نمایم و داد و فریاد سر دهم، سلمان÷ گفت: من از این می‌ترسم که مدینه در زمین فرو رود، علی÷ مرا فرستاده و به تو فرمان داده که به خانه‌ات بازگردی. فاطمه گفت: پس بازمی‌گردم و صبر می‌نمایم و از او حرف شنوی و اطاعت می‌کنم([[10]](#footnote-10)).

و روایت شده: «ابوبکر نامه‌ای بدین مضمون برای فاطمه نوشت که فدک را به او باز می‌گرداند، فاطمه در حالی که نامه را به همراه داشت، بیرون رفت، عمر او را دید و گفت: ای دختر محمد! این چه نامه‌ای است که که با خود داری؟ گفت: نامه‌ای است که ابوبکر در مورد بازگرداندن فدک برایم نوشته است، عمر گفت: آن را به من بده، ولی فاطمه نپذیرفت، عمر با پایش ضربه‌ای به فاطمه زد که در آن هنگام به محسن باردار بود، از اینرو فاطمه محسن را سقط کرد، عمر پس به فاطمه زد، گویا گوشواره‌ای را که فاطمه در گوش داشت، می‌بینم که به زمین افتاد، عمر نامه را گرفت و پاره کرد، از آن پس فاطمه هفتاد و پنج روز بیمار بود و پس جان باخت»([[11]](#footnote-11)).

و در بعضی روایت آمده است: «این عمر بود که در روز سقیفه در اثنای هجومشان به خانه‌ی علی پهلوی فاطمه را شکست»([[12]](#footnote-12)).

برای اجتناب از طولانی‌شدن بحث به همین روایات بسنده می‌کنم و ذکر همین روایت‌ها را برای خردمندان کافی می‌دانم، ضمن اینکه روایت‌های فراوان دیگری هم وجود دارد که باهم در تعارضند.

نقدی علمی بر روایت‌های ذکرشده:

1- بیننده‌ی این روایات، تناقض و آشفتگی شدیدی در آن‌ها مشاهده می‌کند که تقریباً هیچیک از این روایت‌ها از این تناقض و اضطراب خالی نیست، چنان‌چه روایتی می‌گوید: کسی که خانه را به آتش کشید عمر بود، و روایتی دیگر این عمل را به قنفذ نسبت می‌دهد، و روایتی نیز مدعی است که عمرس قصد آتش‌زدن خانه را نمود، ولی آن را آتش نزد. از دیگر نمونه‌های اضطراب، اینکه روایتی می‌گوید: کسی که به فاطمهل تعدی نمود و جنینش را سقط کرد، عمرس بود و روایتی دیگر قنفذ (غلام عمر) را عامل این کار می‌داند، همچنین در یک روایت آمده که این حادثه در روز سقیفه رخ داده و روایتی دیگر چنین رخدادی را در زمانی می‌پردازد که فاطمهل دست نوشته‌ای از ابوبکرس در مورد بازگرداندن فدک دریافت می‌دارد، اندکی تأمل در این روایت‌ها نشان می‌دهد که تناقض‌ها و آشفتگی‌های شدیدی در آن‌ها وجود دارد که این دلیلی است بر کذب و ساختگی‌بودن این روایت‌ها که توسط دشمنان این دین برای ایجاد فتنه در میان مسلمانان ساخته و پرداخته شده است، ضمن اینکه این روایت‌ها از لحاظ سند نیز هیچ جایگاه و اعتباری ندارند. بنابراین، دو اشکال اساسی در این روایات مشاهده می‌شود: یکی بی‌اعتبار بودن و حتی نبود سندهای درست و دیگری، اضطراب و آشفتگی شدید در متون این روایت‌ها. ﴿وَلَوۡ كَانَ مِنۡ عِندِ غَيۡرِ ٱللَّهِ لَوَجَدُواْ فِيهِ ٱخۡتِلَٰفٗا كَثِيرٗا٨٢﴾ [النساء: 82]

2- چگونه اشکال دارد که علیس بپذیرد و تحمل کند که با همسرش (دختر و جگرگوشه‌ی رسول خداص) چنین رفتار شود و او با وجودی که عربی قریش و از تبار هاشم و پهلوانی است که در راه الله از هیچ سرزنشی نمی‌هراسد، هیچ حرکتی نکند و هیچ واکنشی نشان ندهد؟!

ای کسی که علیس را گرامی می‌داری! اگر با خانواده‌ات چنین رفتار شود، چه می‌کنی؟ در حالی که تفاوت روشنی و فراوانی میان تو و علیس وجود دارد و همسرت نیز مانند فاطمهل نیست.

شاید بگویی: در روایت‌ها آمده است: علی بن ابی طالب÷ از جایش جهید و یقه‌ی عمر را گرفت و او را به شدت تکان داد و به زمین انداخت و ضربه‌ای به بینی و کردنش زد و تصمیم گرفت او را بکشد، ولی فرموده‌ی رسول اللهص را بیاد آورد که او را به صبر و اطاعت وصیت نموده بود([[13]](#footnote-13)).

در پاسخ می‌گویم: این خود، بر اضطراب و آشفتگی روایات می‌افزاید، زیرا در بیشتر روایات چنین چیزی نیامده است، و این روایت با عقیده‌ی شیعیان در مورد عصمت ائمه که حتی آنان را از نسیان و فراموشی معصوم می‌پندارند، در تعارض قرار دارد.

و اگر در چارچوب بحث و مناقشه بپذیریم که علی÷ چنین واکنشی از خود نشان داد، بازهم این سؤال مطرح است که چرا علیس، این همه تأخیر کرد‌ تا آنکه عمرس توانست وارد خانه شود، فاطمه را بزند، پهلویش را بشکند، بچه‌ای را که در شکم داشت، از بین ببرد و خانه‌اش را به آتش بکشد؟ بلکه چرا خود علی درب را باز نکرد؟ خانه‌های آن زمان، کوچک و به گونه‌ای بود که برای رسیدن به آن و دفاع از همسرش، این همه وقت نیاز نداشت.

شاید بگویی: علی÷ از آن جهت از پاره‌ی تن رسول اللهص دفاع نکرد که پیغمبر÷ این موضوع را به او خبر داده و وصیتش کرده بود که به خاطر مصلحت اسلام و مسلمانان صبر و شکیبایی نماید.

می‌گویم: از کدامین مصلحت اسلام سخن می‌گویی، حال آنکه بزرگ‌ترین علمای مذهبت تصریح کرده‌اند که مردم پس از وفات رسول اللهص از دین برگشتند (مرتد شدند) و تنها تعداد اندکی که شمارشان از تعداد انگشتان دو دست نمی‌گذرد، بر دین اسلام ثابت‌قدم ماندند؟ پس در سکوت در برابر مرتدین چه مصلحتی برای اسلام وجود داشت که آنان را به حالشان رها کنند تا هر فسادی که در زمین می‌خواهند، به راه بپردازند؟

وانگهی دفاع و حمایت از همسر، بلکه دفاع از پاره‌ی تن رسول اللهص چه ارتباطی با حفاظت دین دارد؟ همه میدانیم که از مهم‌ترین وظایف یک مرد در قبال همسرش حفظ حقوق و کرامت اوست، چنان‌چه پروردگار متعال می‌فرماید: ﴿وَعَاشِرُوهُنَّ بِٱلۡمَعۡرُوفِۚ﴾ [النساء: 19]. «و با آنان به شایستگی رفتار کنید».

این وظیفه به حدی مهم است که حتی اگر به حیات و زندگانی شوهر خاتمه دهد، بازهم نباید در انجامش کوتاهی کند، همانطور که در حدیث آمده است: «هر کس به خاطر دفاع از آبرویش بمیرد، شهید است». حال دفاع از دختر رسول اللهص و سرور و بانوی زنان اهل بهشت چه حکمی دارد که هرکه او را بیازارد، پیامبرص را آزرده است؟!

3- به ادعای شیعیان این بزرگ‌ترین اذیت و آزاری بود که بر او رفت و در چنین وضعیت اسفبار و غم‌انگیزی قرار گرفت، ولی محبوب‌ترین شخص زندگی‌اش یعنی شوهرش علی، هیچ تکانی به خود نمی‌دهد و بدین ترتیب گذشته از درد و اندوهی که به سبب آن ستم بر او می‌رود، دچار اندوه عاطفی هم می‌شود و هم زمان دو درد احساس می‌کند: یکی درد حسی و بدنی ناشی از جراحت و دیگری درد روحی ناشی از عدم دفاع شوهر از او. در این صورت چه بخواهیم و چه نخواهیم، علیس در ستمی که بر پاره‌ی تن رسول اللهص رفته، شریک و سهیم دانسته‌ایم، چرا که او را به کوتاهی در دفاع از فاطمه‌ی زهراءل متهم کرده‌ایم، این از یک سو، اما از سوی دیگر، علی نه اینکه از فاطمهل دفاع نکرد، بلکه دخترش ام کلثوم را هم به ازدواج عمر بن خطاب درآورد! همچنین نام یکی از پسرانش را عمر نهاد، و فرزندان علی یعنی حسن و حسینش نیز فرندانشان را بدین اسم نامگذاری کردند!

علمای شیعه می‌گویند: فاطمه پس از وفات رسول اللهص سه ماه زنده بود و در برخی روایات‌شان آمده هفتاد و پنج روز زنده بود، ضمناً ادعا می‌کنند که ماجرای شکستن پهلویش و سقط جنینش بلافاصله پس از وفات پیامبرص و در روز سقیفه اتفاق افتاد و برخی روایات‌شان بدین نکته تصریح می‌کنند که از آن پس فاطمه همواره در بستر بیماری بود تا اینکه وفات نمود. علمای شیعه در عین حال ادعا می‌کنند که فاطمه از همان زمان برای مطالبه‌ی فدک نزد ابوبکر رفت! پس این اشکال مطرح می‌شود که به پاسخ نیاز دارد:

آیا سبب مرگ بانو، جراحت‌هایی بود که به علت شکستن پهلویش و سقط جنین به وجود آمد؟ یا فاطمه‌ی زهراء سلام الله علیها بهبود پیدا کرد و توان و نیروی جنسی‌‌اش را بازیافت و توانست برای مطالبه‌ی فدک نزد ابوبکر برود؟ و سبب مرگش عامل دیگری بود که هیچ ارتباطی به داستان ساختگی شکستن پهلو و آتش‌زدن خانه ندارد؟ یا به راستی همانگونه که اهل سنت معتقدند، اصلاً تاریخ چنین رخدادی را به خود ندیده است؟

و به فرض اینکه در چارچوب بحث و مناقشه وقوع چنین رخدادی را بپذیریم، آیا سه ماه یا هفتاد و پنج روز برای بهبودی اینکه پهلویش شکسته و سقط جنین کرده کافی است، که بتواند از خانه بیرون برود، و فدک را از ابوبکر مطالبه نماید! بلکه چگونه و براساس چه منطقی می‌توان پذیرفت که ارثش را از کسانی مطالبه نمود که به ادعای شیعیان، قصد جانش را نمودند و فرزندش را که در شکم داشت کشتند؟

جای شگفت است که آقایان روایتی از ابی عبدالله÷ نقل می‌کنند که گفته است: «فاطمه پس از پدرش هفتاد و پنج روز زندگی کرد، در حالی که هیچ لبخند و خنده‌ای بر لبانش ننشست، هر هفته‌ای دو بار (روزهای دوشنبه و پنجشنبه) بر سر قبور شهدا می‌رفت و آنجا نماز می‌خواند و دعا می‌کرد تا آنکه وفات نمود»([[14]](#footnote-14)). آیا این حال کسی است که پهلویش شکسته و کودکش، سقط شده است؟!

مناسب است اینجا سخن یکی از شخصیت‌های نام‌دار شیعه (کاشف الغطا) را یادآوری کنیم که گفته است: «ماجرای فاطمه‌ی زهراء و کتک‌زدن به صورتش، برای وجدان و قلب بنده قابل قبول نیست و احساسم به پذیرش آن قانع نمی‌شود، نه بدین خاطر که کسانی از این گستاخی و جرأت پرهیز می‌کنند، بلکه بدین سبب و پژگی‌های اخلاقی عرب‌ها و آداب و رسوم دوره‌ی جاهلیت به گونه‌ای بود که به شدت از زدن زن منع می‌کرد و اسلام آن را تأیید کرده و بر آن تأکید نمود»([[15]](#footnote-15)).

کسی که در وضعیت قوم عرب پیش از ظهور اسلام بیندیشد و توجه نماید، این ویژگی را به وضوح مشاهده می‌کند، از اینرو پس از آنکه پروردگار، آنان را به زیور ایمان آراست، چگونه بودند؟ شاید داستان ابوجهل در شب هجرت پیامبرص تأییدی بر این نکته باشد، وقتی کفار قریش خانه‌ی پیامبرص را محاصره کردند، یکی از جوانان از ابوجهل پرسید: چرا به جای این همه انتظار به خانه‌ی محمدص یورش نمی‌بریم؟ ابوجهل با عصبانیت پاسخ داد: وای برتو! آیا می‌خواهی این سحن در میان عرب‌ها بپیچد که ابوالحکم عمرو بن هشام دختران محمد را ترسانده است؟!

همچنین امام خوئی (یکی از علمای معاصر و نام‌دار شیعه) صحت داستان قتل فاطمه را قاطعانه تأیید نکرده است، چنان‌چه از او پرسیده اند: آیا روایت‌هایی که سخنرانان منبری و برخی از نویسندگان مطرح می‌کنند که عمر، پهلوی بانو فاطمه را شکسته، به نظر شما درست است؟ وی پاسخ می‌دهد: خدا می‌داند، داستان مشهور و معروف است([[16]](#footnote-16)). بدین سان آقای خوئی به شهرت داستان بسنده کرد و می‌دانید که نزد علماء شهرت یک داستان، دلیل بر صحت آن نیست.

4- پروردگار متعال می‌فرماید: ﴿وَلَنَبۡلُوَنَّكُم بِشَيۡءٖ مِّنَ ٱلۡخَوۡفِ وَٱلۡجُوعِ وَنَقۡصٖ مِّنَ ٱلۡأَمۡوَٰلِ وَٱلۡأَنفُسِ وَٱلثَّمَرَٰتِۗ وَبَشِّرِ ٱلصَّٰبِرِينَ١٥٥ ٱلَّذِينَ إِذَآ أَصَٰبَتۡهُم مُّصِيبَةٞ قَالُوٓاْ إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّآ إِلَيۡهِ رَٰجِعُونَ١٥٦﴾ [البقرة: 155-156] «ما به طور قطع شما را با اموری (مثل) ترس گرسنگی به وجودآمدن نقص در اموال و نیز با مصیبت‌های جانی و کاهش محصولات آزمایش می‌کنیم. و به صابران مژده بده، کسانی که هرگاه مصیبتی به آنان می‌رسد، می‌گویند: ما از آن الله هستیم و به سوی الله باز می‌گردیم».

و می‌فرماید: ﴿وَٱلصَّٰبِرِينَ فِي ٱلۡبَأۡسَآءِ وَٱلضَّرَّآءِ وَحِينَ ٱلۡبَأۡسِۗ أُوْلَٰٓئِكَ ٱلَّذِينَ صَدَقُواْۖ وَأُوْلَٰٓئِكَ هُمُ ٱلۡمُتَّقُونَ١٧٧﴾ [البقرة: 177] «... (نیکی، ایمان و رفتار کسانی است که) در سختی‌های مالی و جانی و نیز هنگام جهاد، صابر و شکیبا باشند، این‌ها راستگو و پرهیزکارند».

صدوق، روایتی از علی÷ نقل کرده که فرموده است: «هرکس هنگام مصیبت بر روی پایش بزند، اعمالش نابود و برباد می‌گردد». و در تفسیر الصافی، ذیل آیه‌ی 12 سوره‌ی ممتحنه، روایتی بدین مضمون آمده که «پیامبرص از زنان بیعت گرفت که (در هنگام مصیبت) جامه‌ی سیاه نپوشند و گریبان پاره نکنند و آه و وایلا سر ندهند».

در فروع کافی آمده است: «پیامبرص به فاطمه علیها السلام وصیت نمود: هنگامی که من مُردم، به صورتت نزن و موهایت را پریشان و آشفته رها مکن و آه و وایلا سر مده»، چنان‌چه روایت دیگری نیز در زمینه‌ی صبر و شکیبائی در هنگام مصیبت و نهی از بی‌صبری نقل شده است([[17]](#footnote-17)). ولی با این حال و دیگر روایات شیعه مشاهده می‌کنیم که تصویری از فاطمه ل به تصویر کشیده می‌شود که او به فرمان پروردگار و پیامبر عمل نکرده است، بلکه بنابراین روایات ساختگی، فاطمه تصمیم گرفت گریبانش را چاک دهد، موهایش را پراکنده سازد و کنار قبر پدرش داد و فریاد و آه و وایلا سر دهد و حتی بدین منظور از خانه بیرون رفت، ولی علیس او را از این کار بازداشت!

می‌گویم: اصلاً امکان ندارد چنین عمل زشتی از بانویی چون فاطمه‌ی زهراءل سر بزند که در اخلاق و رفتار بیش از همه به رسول اللهص شباهت داشت، چنان‌چه این شباهت و همانندی از مادرمان عایشه‌ی صدیقهل روایت شده است. آری! فاطمه‌ی زهراءل پرورش‌یافته‌ی محمد مصطفیص و سرور و بانوی زنان اهل بهشت بود و این دلیلی است بر اینکه علماء و سرآمدان شیعه، قصد تحریک احساسات و عواطف شیعیان را داشته‌اند، اگرچه در این مسیر داستان‌ها و مسایلی سرهم می‌کنند که در واقع طعن و نکوهش خاندان پیامبرص است!

5- واقعیتی که اصلاً جای انکارش نیست، این افسانه‌ی دروغین را رد می‌کند، چگونه است که علیل، ام کلثوم دختر فاطمهب را به ازدواج عمرس درمی‌آورد، حال آنکه به گمان و پندار شیعیان، عمر، همان کسی است که مادر ام کلثوم را زده، پهلویش را شکسته و باعث مرگش بوده است؟ بلکه به گمان شیعیان، عمر کافر بوده است؟!

تو را به خدا سوگند، آیا دخترت را به کسی می‌دهی که با مادر دخترت چنین رفتاری کرده باشد؟ پس چگونه امکان کسی چون علی÷ که از تو بهتر و با تقواتر است، چنین کند؟ آیا علی بدینگونه پاداش همسرش فاطمه را می‌دهد که دختر فاطمه را به ازدواج سرسخت‌ترین دشمن وی درمی‌آورد؟ آیا علیس دخترش را به یک کافر می‌دهد؟ حال آنکه پروردگار متعال فرموده است: ﴿وَلَا تُنكِحُواْ ٱلۡمُشۡرِكِينَ حَتَّىٰ يُؤۡمِنُواْۚ﴾ [البقرة: 221]. «و به مردان شرک زن ندهید، تا آنکه ایمان نیاورند».

تنها یک تفسیر و دلیل برای این ازدواج مبارک وجود دارد و آن اینکه علی از آن جهت ام کلثومل را به ازدواج عمرس درآورد که دین و اخلاق عمر را پسندیده بود و بدین سان به فرمان رسول اللهص عمل کرد که فرموده است: «هرگاه کسی که دین و اخلاقش را می‌پسندید، (برای خواستگاری) نزدتان آمد، به او زن بدهید».

در واقع این ازدواج، تکریم و بزرگداشت ام کلثومل به شمار می‌رود و چون علمای شیعه از پاسخ گویی به این اشکال درماندند، دروغ‌های شگفت‌انگیزی سرهم کردند و دانسته یا ندانسته به طعن و نکوهش اهل بیت پرداختند و روایت‌هایی ساختند و پرداختند که از آن جمله روایتی است از ابوعبدالله÷ ([[18]](#footnote-18)) بدین مضمون که از ازدواج عمر با ام کلثوم، به عنوان فرجی یاد می‌کند که غصب شده است([[19]](#footnote-19)).

پناه بر خدا، این طعن و نکوهش واضحی بر علی و خانواده‌ی اوست، آیا آبروی علیس آن مرد شریف و با غیرت، غصب می‌شود و او هیچ حرکتی نمی‌کند؟! حال آنکه می‌دانست که هرکس به خاطر آبرویش کشته شود، شهید است اگر این بی‌غیرتی و نامردی نیست، پس در دنیا نامرد‌ی و بی‌غیرتی وجود ندارد؟ هیهات و صد هیهات که مرد شریف قریش این‌چنین بوده باشد.

حتی برخی ادعا کرده‌اند که عمر در حقیقت با جنِّی از نجران ازدواج کرد که به شکل ام کلثوم درآمده بود([[20]](#footnote-20)).

نادرستی این سخن بی‌اساس به اندازه‌ای واضح و روشنی است که نیازی به رد و بررسی آن نیست، و من قضاوت درباره‌ی این دروغ و خرافه‌ی بزرگ را به خودت می‌سپارم.

به هرحال به هیچ عنوان نمی‌توان ازدواج عمر با دختر علی و فاطمه را انکار کرد، زیرا این موضوع پیش از آنکه نزد اهل سنت ثابت باشد، نزد شیعیان به ثبوت رسیده است که پاره‌ای از منابعش ذکر شد.

6- نکته‌ی دیگری که درخور توجه است، اینکه معمولاً انسان بهترین اسم‌ها را برای فرزندانش انتخاب می‌کند، اسم‌هایی که دوست دارد و مورد پسند اوست، شیعه و سنی قبول دارند که علیس، بنام ابوبکر، عمر و عثمان را بر فرزندانش گذاشته و پس از او فرزندانش نیز همین رویه را دنبال کرده‌اند([[21]](#footnote-21)). و این نامگذاری‌ها به سبب جایگاه و منزلت ابوبکر، عثمان و علی در دل‌هایشان بود که در نتیجه‌ی شایستگی و تقوایشان در قلوب اهل بیت جای داشتند و از این رو اهل بیت با نامگذاری فرزندانشان به نام ابوبکر، عمر و عثمان خواستند یادشان را جاودانه نمایند و این دلیلی است بر افسانه‌بودن داستان مظلومیت زهراء.

البته علمای شیعه زیرکی به خرچ داده و کوشیده‌اند این حقیقت را از پیروان‌شان مخفی کنند، و گرنه ذکر این نام‌ها در حسینیه‌ها و مراسم مربوط به واقعه‌ی کربلا، چه معنا و تفسیری ‌خواهد داشت؟ چنان‌چه از جمله کسانی که به همراه حسینس در کربلا شهید شدند، برادرانش ابوبکر و عمر و عثمان، فرزندان علی، و همینطور ابوبکر و عمر، فرزندان حسن بن علیش بودند، و این در کتاب‌های شیعه موجود است، چنان‌چه در منابعی که پیشتر ذکر شد نیز وجود دارد، گویا علمای شیعه از آن جهت این حقایق را مخفی نگه می‌دارند که مبادا عوام شیعه بیدار شوند و واکنشی نشان دهند. شاید بگویید: اسم و نام که دلیل محبت یا بغض نیست، بلکه چنین اسم‌های در آن زمان متداول بوده است.

در پاسخ می‌گوییم: اگر به راستی این‌چنین است که شما می‌گویید، پس چرا این نام‌ها را در عاشورا از مردم مخفی نگه می‌دارید و یادی از سایر کشته‌های کربلا با ذکر نام‌هایشان نمی‌کنید؟ آیا این مخفی کاری از سوی عمامه‌داران شیعه نشان از ارتباط این نامگذاری‌ها به محبت و ارتباط دوستانه‌ی صحابه و اهل بیت با یکدیگر نیست؟ و چون دلیل دیگری بر این نامگذاری‌ها وجود ندارد، مخفی نگهداشتن این حقیقت را برگزیده‌اند تا عوام به این دوستی و محبت پی نبرند!

7- از اینکه بگذریم، علیس، اصحاب رسول اللهص و در رأسشان ابوبکر و عمرب را به کثرت ستوده است، چنان‌چه این نکته به وضوح در کتاب‌های شیعه وجود دارد، مثل نهج البلاغه که به پندار شیعیان صحیح‌ترین کتاب است.

«رَأَيْتُ أَصْحَابَ مُحَمَّدٍ ص، فَمَا أَرَى أَحَداً يُشْبِهُهُمْ مِنْکُمْ! لَقَدْ کَانُوا يُصْبِحُونَ شُعْثاً غُبْراً، قَدْ بَاتُوا سُجّداً وَقِيَاماً، يُرَاوِحُونَ بَيْنَ جِبَاهِهِمْ وَخُدُودِهِمْ، وَيَقِفُونَ عَلَي مِثْلِ الْجَمْرِ مِنْ ذِکْرِ مَعَادِهِمْ! کَأَنَّ بَيْنَ أَعْيُنهِمْ رُکَبَ الْمِعْزَي مِنْ طُولِ سُجُودِهِمْ! إِذَا ذُکِرَ اللهُ هَمَلَتْ أَعْيُنُهُمْ حَتَّي تَبُلَّ جُيُوبَهُمْ، وَمَادُوا کَمَا يَمِيدُ الشَّجَرُ يَوْمَ الرِّيحِ الْعَاصِفِ، خَوْفاً مِنَ الْعِقَابِ، وَرَجَاءً لِلثَّوَابِ»([[22]](#footnote-22)).

ترجمه: «من اصحاب محمدص را دیدم، اما هیچیک از شما را ندیدم که همانندی و شباهتی به آنان داشته باشد، آن‌ها شب‌ها را در حالی به صبح می‌رساندند که (از عبادت شب) موهایی ژولیده و چهره‌هایی غبارآلود داشتند و شب را تا به صبح در سجده و قیام می‌گذراندند، میان پیشانی و گونه‌های خود را در پیشگاه پروردگار بر خاک می‌ساییدند و از یادآوری بازگشت‌شان به سوی خداوند طوری دگرگون می‌شدند که گویا بر روی آتش ایستاده‌اند و میان چشمان‌شان (پیشانیشان) از کثرت و طول سجده، همانند زانوی بُز، پنبه بسته بود، هرگاه نام و یاد خدا به میان می‌آید، چنان اشک می‌ریختند که گریبان‌هایشان تر می‌شد و از بیم عقوبت الهی و از امید به پاداش پروردگار، همانند درخت به هنگام وزش باد، به خود می‌لرزیدند، همچنین در مدح و ستایش عمرس، پس از وفات آن بزرگوار فرمود: «للَّهِ بِلَاءُ فُلاَنٍ، فَلَقَدْ قَوَّمَ الْأَوَدَ، وَدَاوَي الْعَمَدَ، وَأَقَامَ السُّنَّةَ، وَخَلَّفَ الْفِتْنَةَ! ذَهَبَ نَقِيَّ الثَّوْبِ، قَلِيلَ الْعَيْبِ. أَصَابَ خَيْرَهَا، وَسَبَقَ شَرَّهَا، أَدَّي إِلَي اللهِ طَاعَتَهُ، وَاتَّقَاهُ بِحَقِّهِ»([[23]](#footnote-23)) ترجمه: «خدا فلانی را در آزمایشی که کرد، جزای خیر دهد، او کجی‌ها را راست کرد و علت‌ها را درمان نمود، سنت را به پا داشت و بدعت‌ها را پس پشت انداخت و با دامنی پاک و عیبی اندک رفت و در حالی درگذشت که به خوبی‌های دنیا رسید و از بدی‌های آن بدور ماند، وظیفه‌اش را در قبال اطاعت خدا انجام داد و شایسته و بایسته، تقوای الهی پیشه نمود».

ابن ابی الحدید، شارح شیعه و معتزلی نهج البلاغه می‌گوید: «منظور از فلانی در این خطبه عمر بن خطاب می‌باشد، من نسخه‌ی خطی نهج البلاغه را به خط گردآورنده‌ی آن، یعنی رضی ابوالحسن دیده‌ام که ذیل کلمه‌ی فلانی، عمر نوشته بود».

آیا علیس کسی را می‌ستاید که این همه ستم به همسر وی (فاطمه‌ی زهراء) پاره‌ی تن مصطفیص روا داشته و یا در حقیقت، مظلومیت زهرا افسانه‌ی دروغینی است که هیچ حقیقتی ندارد.

8- کاملاً واضح و روشن است که بدعتی‌ها و صاحبان افکار و اندیشه‌های انحرافی به هر روایتی که دیدگاه یا گفتار باطل‌شان را تأیید کند، استناد می‌کنند، هرچند روایت‌ها مورد استعمال‌شان صحیح نباشد، آنان در راستای ترویج اندیشه‌های باطل خویش، چنین روایاتی را به کار می‌گیرند، به عنوان مثال نواصب و دشمنان اهل بیت می‌توانند با استناد به روایات مربوط به مظلومیت زهراء سلام الله علیها به طعن و نکوهش علی مرتضیس پردازند و ادعا کنند آنچه برای فاطمه روی داد، به تدبیر و دسیسه‌ی علی بن ابی طالب بود، بدین سان خودش را از او خلاص کند و پس از او ازدواج نماید و بعد برای اثبات ادعایشان به ازدواج علی با زنی از بنی حنیفه استدلال کنند که در نتیجه‌ی این ازدواج محمد بن حنفیه زاده شد، وانگهی ادعا نمایند علی، به پاداش کاری که قاتل فاطمه کرد، ام کلثوم را به ازدواج وی درآورد، و حتی به قدری قدرشناس قاتلان همسرش بود که برخی از از فرزندانش را ابوبکر و عمر نامید!!

ای کسی که دوستدار علی÷ هستی! آیا برایت قابل قبول است که چنین اتهامی بر آن بزرگمرد وارد شود؟ این خود دلیلی است بر اینکه انگیزه‌ی کسانی که این دروغ را به عمرس نسبت داده‌اند، چیزی جز هوا و هوس و بغض و کینه نبوده است.

9- روایت‌هایی که در آن از افتادن گوشواره‌ی فاطمه در این رویداد افسانه‌ای سخن به میان می‌آید، با روایت صحیح و واقعیت زندگی علی و فاطمهب در تعارضی است، «پیامبرص همواره سفرش را از خانه‌ی فاطمه آغاز می‌کرد و به همان جا پایان می‌داد، باری فاطمه‌ی زهراءل هنگام بازگشت پدر و شوهرش از سفر، پارچه‌ای چیزی به عنوان پرده نصب کرده بود، هنگامی که پیامبرص آن را دید، در حالی که ناراحتی در چهره‌اش نمایان بود، از کنارش گذشت و نزدیک منبر نشست، پس فاطمه گردن‌بند، گوشواره و زیورآلاتش را درآورد به همراه پرده نزد پدرش فرستاد و گفت: این‌ها را در راه الله قرار بده. آنجا بود که پیامبرص فرمود: چه کار خوبی کرد! پدرش فدایش باد و سه بار این را گفت و افزود: خانواده‌ی محمد را با دنیا چکار؟ به راستی آنان برای آخرت آفریده شده‌اند و دنیا برای آن‌ها خلق شده است([[24]](#footnote-24)).

و در روایتی آمده که علی÷ فرموده است: رسول اللهص نزد دخترش فاطمه علیها السلام رفت و در گردن فاطمه گردنبندی بود، پیامبر از او روی گرداند، پس فاطمه آن را پاره کرد و انداخت([[25]](#footnote-25)). علاوه بر این، ماجرای افتادن گوشواره با فقر خانواده‌ی علی در تعارضی است، چنان‌چه علیس در یکی خطبه‌هایش می‌گوید:

«سوگند به خدا جبه‌ی پشمینم را به اندازه‌ای وصله کرده‌ام که دیگر از وصله‌گرش خجالت می‌کشم و حتی شخصی به من گفت: آیا آن را بیرون نمی‌اندازی؟»([[26]](#footnote-26)).

چنان‌چه علیس ناگزیر شد کاری را برای تهیه‌ی غذای یک روز بفروشد، از او روایت شده که باری فرمود: «چه کسی شمشیرم را می‌خرد؟ به خدا سوگند اگر پول خرید ازاری را داشتم، شمشیرم را نمی‌فروختم»([[27]](#footnote-27)).

و از امام محمد باقر/ روایت شده که علی÷ در حالی درگذشت که هشتصد هزار درهم بدهی داشت([[28]](#footnote-28)).

حال سؤال این است که خانواده‌ی علی چگونه و از کجا آن گوشواره را خریدند؟

10- داستان زید بن علی بن حسین بن علی بن ابی طالب، مشهورتر از آن است که بر شما خواننده‌ی گرامی مخفی مانده باشد، چنان‌چه می‌دانید، اهل کوفه به او این انتخاب را دادند که از ابوبکر و عمر، اظهار بیزاری نماید، او را یاری دهند یا با آن دو اظهار دوستی کند، تا او را تحویل بنی امیه دهند، آنجا بود که سخن حق و راستین خود درباره آن دو بزرگوار را بیان کرد و با آنان اظهار دوستی نمود و فرمود: «آن دو دوستان پدر بزرگم بودند که در کنار او، یعنی کنارش قبرش دفن شده‌اند»([[29]](#footnote-29)).

پس اگر حقیقت داشت که ابوبکر و عمر، پهلوی جده‌ی زید را شکسته و جنینش را از بین برده و سبب وفاتش شده‌اند، آیا زید چنین موضعی درباره‌ی آن دو می‌گرفت؟ به خصوصی که برائت از ابوبکر و عمر، خواسته‌ی هوادارانش بود. و آیا امام زین العابدین از جگرگوشه‌اش ماجرای مظلومیت زهراء را پنهان کرده بود یا این مظلومیت اصلاً وجود نداشته است؟ و از اینرو علی بن حسین و پدران و فرزندانش از این قصه‌ی ساختگی بی‌اطلاع بوده اند.

آری! تنها کسانی این داستان را ساخته‌اند که خواهان ایجاد شکاف در یکپارچگی امت بوده‌اند و از اینرو این دروغ‌ها را سرهم کرده‌اند، تا همواره این زخم مزمن باز باشد و هر سال آن را تکرار کنند و بدین سان دل‌ها را بر ضد پیروان راستین دین اسلام سرشار از کینه نمایند.

12- در صورتی که تمام این دروغ‌ها را بپذیریم و باور کنیم که واقعاً چنین بلاها‌یی بر سر علی و فاطمه درآمده و از آن دو کاری ساخته نبوده، بازهم این سؤال مطرح است که آیا در مدینه مردمانی نبودند که نسبت به آبروی پیامبرشان که حکم پاره‌ی تن آن بزرگوار را داشت، غیرت ورزند و آیا مدینه، تهی از کسانی بود که نسبت به اهل بیت پیامبرص تعصب و غیرت داشته باشند؟

پس زندگی علی و فاطمه در چنین جامعه‌ای بزرگترین عیبی است که بر آنان وارد می‌شود، و در چنین جامعه‌ای هیچ خیری وجود ندارد.

خلاصه اینکه داستان مظلومیت زهراء سلام الله علیها دروغ و افسانه‌ای بیش نیست.

خاتمه

زمانی که این داستان‌ها را می‌خواندم، داستان مورچه و سلیمان÷ به ذهنم خطور کرد، همان داستانی که در سوره‌ی نمل آمده است، پروردگار متعال می‌فرماید: ﴿حَتَّىٰٓ إِذَآ أَتَوۡاْ عَلَىٰ وَادِ ٱلنَّمۡلِ قَالَتۡ نَمۡلَةٞ يَٰٓأَيُّهَا ٱلنَّمۡلُ ٱدۡخُلُواْ مَسَٰكِنَكُمۡ لَا يَحۡطِمَنَّكُمۡ سُلَيۡمَٰنُ وَجُنُودُهُۥ وَهُمۡ لَا يَشۡعُرُونَ١٨﴾ [النمل: 18].

«تا به سرزمین مورچه‌ها رسیدند، مورچه‌ای گفت: به لانه‌های خود بروید تا سلیمان و لشکرش ندانسته شما را پایمال نکنند» از خود علت این سخن را پرسیدم که مورچه می‌گوید: «مبادا سلیمان و لشکرش ندانسته شما را پایمال کنند» آیا چنین عبارتی به معنی نفی ظلم از یاران و اصحاب سلیمان÷ نیست؟ پس این سخن را با گفتار کسانی مقایسه کردم که عمر را به شکستن درب خانه‌ی فاطمه و به آتش‌کشیدن آن متهم می‌کنند، با خود گفتم: گویا آن مورچه از این‌ها بهتر بود که به اصحاب سلیمان÷ حُسن ظن داشته، ولی این‌ها به اصحاب رسول اللهص بدگمان هستند.

سبحانك اللهم وبحمدك، أشهد أن لا إله إلا أنت أستغفرك وأتوب إليك.

وصلى الله على نبينا محمد وعلى آله وصحبه وسلم وآخر دعوانا أن الحمد لله رب العالمين

1. - صحیح بخاری، باب مناقب قرابة رسول الله ص (5 / 2004) صحیح مسلم، باب فضائل فاطمة (4 / 1902). [↑](#footnote-ref-1)
2. - صحیح مسلم، باب فضائل علی بن ابی طالب (4 / 1902). [↑](#footnote-ref-2)
3. - صحیح بخاری، باب مناقب فاطمة (3 / 1374). [↑](#footnote-ref-3)
4. - نهج البلاغه (3 / 51). [↑](#footnote-ref-4)
5. - پروردگار متعال مثال جالبی درباره‌ی این ویژگی باطل بیان نموده است، نگاه به سوره‌ی رعد، آیة 17. [↑](#footnote-ref-5)
6. - منابع این روایت: کتاب سلیم بن قیس، عقیق محمد باقر انصاری، (149) الأنوار العلویة، جعفر نقدی (286)؛ جواهر التاریخ، علی کورانی، (1 / 105). [↑](#footnote-ref-6)
7. - منابع روایت: کتاب سلیم بن قیس، به تحقیق محمد باقر انصاری (253)، الأنوار العلویة، جعفر نقدی (287)، مأساة الزهراء (ع)، جعفر مرتضی (1 / 9) (2 / 156). [↑](#footnote-ref-7)
8. - منابع روایت: دلائل الإمامة، طبری شیعه (145)، صراط النجاة، میرزا جواد تبریزی (3 / 441) بحار الأنوار مجلسی (43 / 17)، مستدرک سفینة البحار، علی نمازی شاهرودی (8 / 62)، اللمعة البیضاء، تبریزی انصاری (851)، موسوعة شهادة المعصومین (ع) (1 / 235)، الأسرار الفاطمية محمد فاضل مسعودي 328، الانتصار، عاملی (7 / 224، 272). [↑](#footnote-ref-8)
9. - منابع روایت: الاحتجاج، طبرسی (1 / 5 / 1)، بحار الأنوار، مجلسی (28 / 214). حیاة أمیرالمؤمنین (ع) عن لسانه، محمد محمدیان (3 / 15) مجمع النورین، ابوالحسن مرندی (8)، موسوعة شهادة المعصومین (ع)، (1 / 166)، بیت الأحزان عباس قمي (8)، ألف سؤال وإشکال علی کورانی عاملی (1 / 339) الأسرار الفاطمیة، محمد فاضل مسعودی (114)، مأساة الزهراء جعفر مرتضی (2 / 179). [↑](#footnote-ref-9)
10. - منابع روایت: الاختصاص، مفید (186)، بحار الأنوار، مجلس (28 / 227) تفسیر عیاش (2 / 67)، جواهر التاریخ (1 / 11)، مجمع النورین (77)، موسوعة شهادة المعصومین (1 / 163)، غایة المرام (5 / 338)، ألف سؤال و إشکال (2 / 405)، الأسرار الفاطمية (117)، الانتصار (7 / 206) مأساة الزهراء (1 / 172، 219)، (2 / 173، 292، 283، 286 / 255). [↑](#footnote-ref-10)
11. - منابع روایت: الاختصاص، مفید (185) موسوعة أحادیث اهل البیت، هادی نجفی (8 / 424)، اللمعة البیضاء، تبریزی انصاری (312)، جواهر التاریخ، علی کوراني (1 / 111)، موسوعة شهادة المعصومین (1 / 179)، بیت الأحزان، عباس قمي (158)، مأساة الزهراء، جعفر مرتضی (1 / 173) (2 / 64). [↑](#footnote-ref-11)
12. - منابع روایت: الأمالی، مفید (49)، قرة العینین من أحادیث الفریقین، محمد حیات انصاری (38)، مأساة الزهراء، جعفر مرتضی (1 / 25). [↑](#footnote-ref-12)
13. - کتاب سلیم بن قیس، تحقیق محمد باقر انصاری (387)، بحار الأنوار مجلسی، (28 / 299) (43 / 198)، اللمعة البیضاء، تبریزی انصاری (87)، الأنوار العلویة، جعفر نقدی (287)، مجمع النورین ابوالحسن ترمذی (81)، بیت الأحزان، عباس قمی (12) الانتصار، عاملی (7 / 234) مأساة الزهراء، جعفر مرتضی. [↑](#footnote-ref-13)
14. - الکافی، کلینی (3 / 228). [↑](#footnote-ref-14)
15. - جنة المأوی (135). [↑](#footnote-ref-15)
16. - نگاه: صراط النجاة، میرزا جواد تبریزی (3 / 314). [↑](#footnote-ref-16)
17. - الخصال (621). [↑](#footnote-ref-17)
18. - منظور امام جعفر صادق است. [↑](#footnote-ref-18)
19. - منابع روایت: الکافی، کلینی (5 / 364) بحار الأنوار (42 / 106)، الأنوار النعمانیة (1 / 82)، جواهر الکلام جواهری (9 / 37)، وسائل الشیعة، حر عاملی (3 / 561) جامع أحادیث الشیعة، بروجردی (2 / 528) و... [↑](#footnote-ref-19)
20. - منابع روایت: بحار الأنوار (42 / 88) الخرائج والجرائح، قطب الدین راوندی (2 / 826) الأنوار النعمانیة (1 / 84) اللمعة البیضاء، تبریزی انصاری (821)، مدینة المعاجز (3 / 202)، العوالم (11 / 1 – 6) الأنوار العلویة (463). [↑](#footnote-ref-20)
21. - الإرشاد (167) (248)، المناقب (4 / 107 – 112)، مقاتل الطالبین (91)، الأمالی، صدوق (121)، إعلام الوری (203) بحار الأنوار (42 / 74، 90، 92) (45 / 36، 63) (44 / 313)، الاختصاص 82 المعجم، خوئی (21 / 66) (22 / 7)، الأنوار النعمانیة (3 / 263)، شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید شیعه‌ی معتزلی (9 / 242)، رجال ترکوا بصمات علی قسمات التاریخ، قزوینی (172، 177)، الفصول المهمة، ابن الصباغ (1 / 645) (2 / 488)، الأنوار العلویة، جعفر نقدی (434، 448)، أنصار الحسین، مهدی شمس الدین (136)، معالم المدرستین، عسکری (3 / 127)، مناقب الإمام أمیرالمؤمنین (ع) کوفی (2 / 48)، تاریخ الأئمة، بغدادی (17) شرح الأخبار، قاضی نعمان (3 / 178)؛ تاج الموالید طبرسی (19) المستجاد من الإرشاد، حلی (139) العوالم عبدالله بحرانی (280) لواعج الأشجان، محسن امین (177)، مستدرک سفینة البحار، شاهرودی (7 / 386)، الرجال، طوسی (106) رجال ابن داود (215)، نقد الرجال، تفرشی (5 / 127)، مستدرکات علم الرجال، شاهرودی (8 / 343) المفید من معجم رجال الحدیث، جواهری (365، 686)، قاموس الرجال، تستری (11 / 236)، تاریخ یعقوبی (2 / 213)، أعیال الشیعه مسحن أمین (1 / 327، 608) (2 / 302)، الدر النظیم، عاملی (430)، کشف الغمة (2 / 67) موسوعة شهداء المعصومین (1 / 267) (2 / 252، 271) شرح إحقاق الحق (22 / 675، 782، 684، )33 / 676) مجله‌ی تراثنا (2 / 149). [↑](#footnote-ref-21)
22. - نهج البلاغه، به شرح محمد عبده، خطبه‌ی 92. [↑](#footnote-ref-22)
23. - نهج البلاغه، به شرح محمد عبده، خطبه‌ی 220. [↑](#footnote-ref-23)
24. - نگا: الأمالی صدوق (205) روضة الواعظین نیشابوری (444) حلیة الأبرار، هاشم بحرانی (1 / 208)، بحار الأنوار مجلسی (43 / 86020) منهاج الصالحین، وحید خراسانی (1 / 281)، أهل البیت فی الکتاب والسنة، محمد ری شهری (46)، مجمع النورین، ابوالحسن مرندی (64) مقدمة فی أصول الدین، وحید خراسانی (284). [↑](#footnote-ref-24)
25. - الأمالی، صدوق (552)، حلیة الأبرابر، هاشم بحرانی (1 / 207، 209) بحار الأنوار، مجلسی (43 / 22)، مستدرک سفینة البحار، علی نمازی شاهرودی (4 / 378)، کشف الغمة، اربلی (2 / 99)، المنتخب من الصحاح الستة، محمد حیات انصاری (5 / 183). [↑](#footnote-ref-25)
26. - نهج البلاغه (2 / 60) مستدرک الوسائل، نوری طبرسی (3 / 272) مکارم الأخلاق، طبرسی (10)، مناقب آل أبی طالب، بن سهر آشوب (1 / 370) بحار الأنوار، مجلسی (41 / 160) (63 / 230) (74 / 25)، (16 / 696)، (3 / 273) مستدرک سفنیة البحار، علی نمازی (3 / 361) (4 / 181)، الإمام علی بن ابی طالب، احمد رحمانی همدانی (619)، تفسیر مجمع البیان طبرسی (9 / 147) تفسیر نور الثقلین جوزی (5 / 16) أعیان الشیعة، محسن امین (1 / 346). [↑](#footnote-ref-26)
27. - منهاج الصالحین، وحید خراسانی (1 / 107)، مناقب آل أبی طالب، ابن سهر آشوب (1 / 366)، بحار الأنوار، مجلسی (4 / 324) أعیان الشیعة محسن امین (1 / 347)، شرح إحقاق الحق، مرعشی (8 / 253)، (17 / 605) (32 / 285)، مقدمة فی أصول الدین، وحید خراسانی (180). [↑](#footnote-ref-27)
28. - وسائل الشیعة، حر عاملی (18 / 322) بحار الأنوار مجلسی (4 / 328)، مستدرک سفینة البحار نمازی (2 / 412)، موسوعة کلمات الإمام الحسن (ع) (91). [↑](#footnote-ref-28)
29. - الخصال، صدوق (373)، مصباح البلاغة (مستدرک نهج البلاغة) میر جهانی (3 / 136)، شرح الأخبار، قاضی نعمان مغربی (1 / 349)، الاختصاص، مفید (172)، حلیة الأبرار، هاشم بحرانی (2 / 369)، بحار الأنوار، مجلسی (38 / 175)، جواهر التاریخ علی کورانی (1 / 437)، حیاة أمیرالمؤمنین عن لسانه، محمد محمدیان (2 / 242)، موسوعة الإمام علی بن أبی طالب فی الکتاب والسنة، شهر ری شهری (8 / 223). موسوعة شهادة المعصومین، (1 / 292). [↑](#footnote-ref-29)